

یغما

شماره مسلسل ۱۱۳

سال دهم

آذرماه ۱۳۳۶

شماره نهم

محسن صدر (صدرالاشراف)
رئیس دانشمند مجلس سنا

سر نوشت

دیشب موقعی که مثل اغلب شبهایی خوابی مرا ناراحت کرده بود و در جستجوی کتابی بودم که خود را بمطالعه آن مشغول کنم مجله یغما شماره مسلسل ۱۱۱ بدستم رسید و بمطالعه آن پرداختم. اول مطالبی که نظر مرا جلب کرد مقاله دانشمند محقق خوش ذوق آقای علی دشتی بود که در موضوع سر نوشت بمناسبت شعر آقای یغمائی: چند میگوئی که این کار است نیک، آن کار زشت

کار زشت و نیک نبود جز بحکم سر نوشت

نگارش یافته و با نزاکت انتقاد از مضمون شعر نموده و سر نوشت را نتیجه افعال و اعمال خود انسان دانسته بحکم آنکه گندم از گندم بروید جو زجو؛ و ضمناً سهمی برای سر نوشت در پیش آمدها قائل شده ولی طرفداری از سر نوشت را نظر بمصالح اجتماع شایسته ادیب نامه نگار که وظیفه دار تهذیب افکار و ترغیب بکار است ندانسته؛ لیکن همینکه از کنار معرکه مسأله جبر و اختیار گذشته با آنکه آقای دشتی مبارز

شجاعی است چون جبر را پرزور دیده بی اختیار تسلیم شده و بالاخره اعتراف نموده که از نظر فلسفی مجرد حق باجبری است و هیچگونه دلیل عقلی بر ضد آن نمیتوان اقامه کرد. من، بعد از مطالعه مقاله آقای دشتی بسراغ جواب آقای یغمائی رفتم که در آخر مجله چاپ شده، دیدم ایشان خیلی محکم بر سر مطلب ایستاده و بحکومت مطلقه استبدادی سر نوشت اظهار ایمان نموده و حدیث جف القلم بما هو کائن الی یوم القیمة را شاهد آورده و راه صلح و اصلاح را بکلی بسته.

مطالعه این دو مقاله فکر مرا به مبحث جبر و اختیار که از مسائل بسیار مشکل فلسفی است و از اوایل اسلام این بحث مابین اهل کلام میدان جدال و معرکه قیل و قال بوده مشغول و وادار به تحریر این سطور کرد.

اساس اختلاف در مسأله جبر و تفویض (اختیار) این است که آیا انسان در فعل اختیاری خود مختار مطلق است و جز اراده او هیچ چیز در صدور فعل از او مداخلت ندارد یعنی کاری را که قصد کرد هم میتواند آنرا بجا بیاورد و هم میتواند آنرا ترك کند، یا آنکه انسان در افعال خود بظاهر مختار است ولی در حقیقت مجبور و مضطر. جمعی طرفدار عقیده اولی شده و دلایلی از حس و عقل و شرع بر آن اقامه کرده اند چنانکه مولوی گوید:

مذهب جبر از قدر رسواتر است زانکه جبری حس خود را منکر است
اینکه گوئی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم
در قرآن و حدیث هم شواهد زیاد بر این معنی وارد است.

در مقابل طایفه ای طرفدار عقیده دوم شده و آنها نیز شواهدی از عقل و نقل بر آن اقامه نموده اند. چنانکه حافظ گوید:

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشاده است
و صریح تر از آن رباعی است که بعضی بخیم نسبت داده اند:

من می خورم و هر که چومن اهل بود
می خوردن من حق ز ازل میدانست
می خوردن من نزد چنو سهل بود
گر من نخورم علم خدا جهل بود

در جواب رباعی خیام رباعی از خواجه نصیرالدین طوسی معروف است که گفته:

این شبهه نگویید آنکه او اهل بود زیرا که جواب شبهه اش سهل بود
 علم از لسانی علت اشیا بودند نزد عقلا زغایت جهل بود
 مقصود ختام این است که چون مقدر بوده من می میخورم و گرنه محال است
 که برخلاف تقدیر فعلی از انسان صادر شود؛ و مقصود خواجه این است که چون من
 فلان فعل را بجا میآورم خدا میدانست نه آنکه چون خدا میدانست من بجا میآورم.
 این اختلاف از اواخر قرن اول اسلام در میان دانشمندان اسلامی که وارد
 مباحث عقلی شده و سعی داشته اند معانی آیات قرآن و حدیث را با مباحث عقلی
 تطبیق نمایند شروع شده و در اوایل قرن دوم شایع گردیده و بسیاری از آن مباحث را
 طایفه امامیه (شیعه) بعرض ائمه معصومین رسانیده و بیان حقیقت را خواسته اند و
 از آن بزرگواران احادیثی در این موضوع بیان شده که مختصر جامع آنها حدیثی
 است از حضرت امام جعفر صادق که فرمود: لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین.
 یعنی نه چنانکه جبری میگوید انسان در فعل خود مجبور است و نه چنانکه مقوضه
 میگویند انسان مختار مطلق است بلکه حقیقت مابین این دو امر است. در معنی این
 حدیث و بیان امر بین الامرین علماء شیعه تحقیقاتی دارند که ذکر آنها طولانی است
 و من برای روشن شدن مطلب بهتر میدانم که بکفایت صدور فعل اختیاری از انسان
 بپردازم و از چهره مستور حقیقت تا حدیکه ممکن است پرده بردارم.

مبداء هر فعل اختیاری از هر قبیل که باشد تصور است یعنی ابتداء فلان کار
 بتصور انسان درمیآید از خیر و شر بطور اجمال، پس از آن ذهن انسان مشغول مطالعه
 تفصیلی آن میشود از جهت نفعی برای خود یا دفع ضرری و چون هر فعل مطلوب
 ممکن است مستلزم مضرتی هم باشد خاطر مشغول سنجش نفع و ضرر آن میشود. در این
 مقام حبّ نفس مداخله زیاد در ترجیح فعل و ترك دارد چنانکه نتیجه فعلی که در
 نظرش آمده بشدت محبوب او باشد مضرات آن را بچیزی نمی شمرد. مثلاً برای
 وصول به مالی قصد معامله متقلبانه نسبت بشخصی میکند و مضرات آنرا از قباحت
 ارتکاب جرم و تعقیب قانونی و برباد رفتن حیثیت و آبرو و قعی نمی نهد، و بالعکس
 نفوسی که ذاتاً از قبایح احترام دارند و بالامحاله آبروی خود را دوست دارند بجزرد

تصوّر لوازم عمل از آن صرف نظر مینمایند، حتی آنکه اگر در عمل مشروع تصوّر تحمّل رذالتی بکنند از تعقیب قصد خود منصرف میشوند، و بالجمله در این مرحله عزم بر فعل یا ترك منوط بدواعی نفسانی و شدت و خفت میل بآن عملی است که بتصوّر او آمده. پس از آن نفس مشغول مطالعه راه و وصول بمقصد و طرز عمل و ملاحظه موانع میشود و چه بسا که بملاحظه موانع یا اشکال رفع آنها قصد در همان مرحله از بین میرود و از قوه بفعل نمیآید. پس هرگاه فعلی را که قصد کرده با احتمال قوی مطلوب باشد و خطرانی نداشته باشد و موانعی برای آن متصور نباشد یا خود را قادر بر رفع آنها ببیند آنوقت عزم بر انجام فعل میکند و بعد از حصول عزم اراده بر انجام فعل ضروری است. حالا هر يك از این مراحل چهار گانه را: **تصوّر فعل**، **ترجیح فعل** یا **ترك**، **حصول میل و عزم**، **اراده بر ایجاد فعل**، باید تحت ملاحظه قرار دهیم. اما تصور فعل قطعاً اختیاری نیست چه اگر تصور فعل بسبب اختیار یعنی اراده حصول آن باشد لازم میآید که آن اختیار مسبوق بتصور باشد چه اراده بدون تصور معقول نیست و منجر به تسلسل میشود. علاوه بر این حسّ هم شاهد بر آن است زیرا چه بسیار میشود که انسان فعلی را بخاطر می سپرد ولی در موقع بیاد او نمیآید و چه بسیار فعلی که انسان بفکر آن نبوده وقتی بخاطر وارد میشود و منشاء نتیجه مهمی از حیث وصول بنفع یا رفع ضرری میگردد و اینجا است که جبر پایه گزاری میشود. و اما مرحله ترجیح فعل یا ترك: بعضی افعال نظر باینکه نفع آن واضح و طریق انجام آن سهل و خالی از موانع است سهولت و سرعت از این مرحله گذشته و بمرحله عزم میرسد ولیکن گاهی تصور بعضی افعال اگر چه مطلوب باشد گرفتار ملاحظات مختلفه میشود یا از جهت تردید در حصول نتیجه مقصود، یا از جهت وجود موانع چه نسبت باصل فعل و چه نسبت بطرز انجام فعل؛ و گاه تردید بدرجه میرسد که مانع از حصول عزم میگردد و در اینصورت فعل بوجود نمیآید. و چنانکه اشعار گردید در این مرحله حبّ و بغض نفس و عادت و مأنوسات در ترجیح فعل یا ترك، مدخلیت زیاد دارد و غالباً همین امور پرده روی حقیقت کشیده سبب گمراهی میشود و همین دخالت ها با آنکه امر بتمام معنی در تحت اختیار است سبب اشتباه در تشخیص

مصلحت شده پایه جبر را محکم میکند، حتی آنکه گاهی بدون دخالتِ حُب و بغض و غیره اتفاقاً اشتباه حاصل و نتیجه معکوس می‌بخشد.

ایوب پسر نور محمود طبیب معروف یهودی و پدر لقمان نهورای که طیب کم نظیری در عصر خود بود در همسایگی من منزل داشت یک روز برای علاج تب سرماخوردگی قرص استرکنین بجای گنه گنه خورد و مُرد.

اما مرگ حاصله حصول میل و عزم هر چند که میل تابع دواعی نفسانی است و عزم نیز بر اثر آن حاصل میشود ولی اختیار در این مرحله محسوس و محقق است زیرا میلی که منتهی بعزم بر فعل یا ترك میشود چنین نیست که انسان را مجبور بر متابعت آن نماید. مثلاً فعل شری را میل کرد هرگز قدرت بر ترك از او سلب نمی‌شود و میتواند با تفکر در عواقب آن عزم بر ترك نماید و اگر گفته شود که بسا هست عادت و انس قصد فعل شر را بدرجهای تقویت کرده که قادر بر رفع میل و عزم بر آن نیست، جواب اینست افعال سابق که برای او عادت شده و انس بآن پیدا کرده نیز اختیاری بوده و بحکم الْأَمْتِنَاعُ بِالْإِخْتِيَارِ لَا بِنَا فِي الْإِخْتِيَارِ از مقوله اختیار خارج نگردیده.

حالا ممکن است گفته شود که بحث سر نوشت غیر از بحث جبر و اختیار در فعل است. چه مقصود از سر نوشت پیش آمدهای انسان است اگر چه ظاهراً مسبب از فعل خود او باشد و بحث در جبر و اختیار نسبت باصل فعل صادر از انسان است نه نتیجه افعال او و اعم از اینکه انسان را در افعال اختیاری مختار مطلق بدانیم یا مجبور و مضطرّ اوضاع و احوال طاری بر انسان بر حسب سر نوشت و تقدیر است لیکن اگر بدقت ملاحظه نمائیم معلوم میشود که منشاء هر دو بحث یکی است و معتقد بسر نوشت افعال اختیاری انسان را نیز بر حسب سر نوشت میدانند.

حالا که مقدمات این موضوع تا حدی روشن شد اگر بنظر دقت و بیطرفانه بنگریم می‌بینیم نه چنان است که افعال اختیاری انسان بی تأثیر در وضع و حال او باشد و نه چنان است که تمام تأثیر از افعال او باشد بلکه نتایج افعال مشروط بسر نوشت و سر نوشت با مشارکت افعال انسانی است و بالجمله باید بگوئیم افعال انسانی از مجاری تقدیر است و جان کلام همین است و بس.